

بی‌عنا

شماره نهم

آذر ماه ۱۳۲۸

سال دوم

بحث ادبی و علمی
نگارش استاد احمد بهمنیار

تشبیه - تشبیه تمثیل - تمثیل یا مجاز مر کب

بطوریکه در بحث گذشته ملاحظه کردیم بیشتر علمای ادب در تعریف مثل معنی لغوی آنرا که مشابهت باشد منظور داشته و بقسمی تعریف کرده اند که با آن معنی مناسب و عنوان تشبیه در آن محفوظ باشد و حتی بعضی از ایشان خوبی تشبیه را یکی از لوازم و امتیازات مثل شمرده اند و چون ممکن و محتمل است که این معنی بعضی از مبتدیان را با اشتباه اندازد و تصور کنند که مثل باید جمله بی تشبیهی مشتمل بر مشبه و مشبه به و ادات تشبیه باشد، مناسب بلکه لازم است که معنی تشبیه و مراد از تشبیهی را که در تعریف مثل منظور داشته اند بیان کنیم تا هم رفع اشتباه از بعضی بشود وهم معنی و مفهوم مثل روشنتر گردد.

تشبیه - که در فن بیان یا بدیع از آن بحث میشود اینست که شخصی یا چیزی را در صفت یا حالت یا فعل و اثر و حرکتی که دارد نظیر و همانند شخص یا چیز دیگر قرار دهند، چنانکه شعرا روی محبوب را در صفا و درخشندگی نظیر ماه و قامت او را در موزونی و اعتدال همانند سرو قرار میدهند، آن دو چیز را که نظیر و همانند یکدیگر

فرض میشود دو طرف تشبیه (مشبه، مشبه به) و صفت یا حالت یا فعل و اثری را که در آن نظیر یکدیگر فرض شده اند «وجه شبه» مینامند، لفظی هم در جمله تشبیهی لازم است که معنی همانندی و مشابهت را برساند از قبیل مثل و مانند و چون و نظیر و شبیه و همتا و غیره. تشبیه اقسام بسیار دارد که شرح آنها در اینجا بی مورد است بغیر از تشبیه تمثیل که قسمی از آن در مثل منظور است و باید آنرا بشناسیم.

تشبیه تمثیل - آنست که وجه شبهش هیئت یا حالتی باشد که از ترکیب چند چیز با هم حاصل میشود و انسان در تصور آن ناگزیر از تصور آن چند چیز است، چنانکه شاعری تازی خورشید را بآینه ای که در دست نافرمان و لرزنده باشد تشبیه کرده و گفته است والشمس کالمرآة فی کف الاشمل و وجه شبه در این تشبیه هیئتی است که از ترکیب درخشندگی و گردی و لرزندگی که حرکت سریع بی درپی باشد بوجود می آید. خاقانی گوید:

ابر از هوا بر گل چکان مانند زنگی دایگان در کام رومی بچکان پستان نور انداخته
و ما در تصور وجه مشابهتی که در این تشبیه منظور بوده است ناگزیریم احاطه هیئتی
تیره و سیاه را بر هیئتی روشن و سفید و ترشح مایع صافی و سفیدی را از آن هیئکتیره
بر آن هیئکت روشن تصور کنیم و هیئتی را که از مجموع این دو شکل رویم رفته حاصل
میشود بنظر درآوریم. و همچنین انوری در قصیده بی خطاب بممدوح خود میگوید:

در جهانی و از جهان پیشی همچو معنی که در بیان باشد
وجه شبه در این تشبیه فزونی محاط بر محیط یا مظروف بر ظرف است و تصور آن
مستلزم تصور محاط و محیط و افزونی و کیفیت ترکیبی آنها من حیث المجموع است.
در تشبیه تمثیل گاهی مشبه را ذکر نمیکند و تنها مشبه به را در سخن میآورند
و آنرا بطور مجاز در معنی مشبه بکار میبرند، مثلاً کسی را که طالب مقامی است و در
تحصیل آن میکوشد و در ضمن بوسیله حرکات یا سخنان مخصوص چنان مینمایاند که
طالب آن مقام نیست، بشخصی تشبیه میکنند که چیز را با دست از خود دور میکند
و با پای بسمت خود میکشد و انگاه مشبه به را بتنهائی بدون مشبه ذکر میکنند و می

گویند فلانی فلان مقام را با دست دور میکند و با پای پیش می کشد .
اینگونه تشبیه را مجاز مر کب یا تمثیل بطور استعاره و گاهی هم تمثیل مطلق
مینامند ، و مجاز مر کب در صورتیکه با همان الفاظ و همان ترکیب و ترتیب که دارد
شایع و استعمالش رایج گردد از امثال محسوب میشود و اگر در مضمون امثال سایه
دقت کنیم بیشتر آنها را از این قبیل یعنی تمثیل بطریق استعاره یا تمثیل هیباییم ، و
تشبیهی که در تعریف مثل میآورند یا خویش را یکی از امتیازات مثل میشمردومی
گویند مثل باید دارای حسن تشبیه باشد همین است لایعیر

کنایه و تمثیل و ارسال المثل و المثلین

بطوری که بعدها بیان خواهیم کرد بعضی در فرق گذاردن میان مثل و بعضی از
انواع سخن از قبیل کنایه و تمثیل و غیره اشتباه میکنند و اشتباهشان ناشی از آشنانیدن
یا اعتنا و توجه نداشتن بقواعد و مصطلحات علمی و ادبی است ، بدین سبب لازم است
پیش از هر مطلب دیگر فرق میان آن سخنانرا بطوریکه قواعد ادب مقرر میدارد
با رعایت اختصار بیان کنیم . سخنانی که اغلب بمثل مشتبّه میشود و شناختن
آنها لازم مینماید کنایه است و تمثیل و ارسال المثل و المثلین .

کنایه - لفظی است که لازم معنایش را اراده کنند در صورتیکه اراده اصل
معنی هم ممکن و جایز باشد ، چنانکه میگویند «فلان قدش دراز است» و از این سخن
کم عقلی اورا که از علامت و اسوازم درازی قامت است اراده میکنند ، و یا میگویند
«دیوار مطبخش سفید است» و مرادشان بخل و لآمت اوست ، و گویندگان عرب در
توصیف شخص بیاندی قامت میگویند «بند شمشیرش دراز است» و از این عبارت لازمه
درازی بند شمشیر را که درازی قامت باشد اراده می کنند ، و در این مثالها اراده اصل
معنی الفاظ هم (که درازی قامت و سفیدی دیوار مطبخ و بلندی بند شمشیر باشد) نیز
جایز و ممکن است ، و عبارت دیگر در عبارت قرینه‌یی که اراده اصل معنی را مانع
باشد وجود ندارد برخلاف مجاز لغوی که همیشه با چنین قرینه‌یی توأم است و اراده
معنی حقیقیش ممکن نیست چنانکه میگویند «دریابی بر منبر نشسته دیدم» و از دریا

عالم متبحر اراده میکنند و اراده خود دریا ممکن و جایز نیست زیرا عرشه منبر گنجایش دریا را ندارد .

بالجمله علامت مخصوص کنایه که آنرا از مثل ممتاز میدارد اینست که کنایه لفظی مفرد یا مرکب است که در هر نوع جمله واقع می شود و آنچه هم قابل تصریف است تصریف میشود و بصورت های گوناگون در می آید مانند لفظ «خون گرم» کنایه از مهربان و زود آشنا که بصورت مختلف در جمله های متنوع واقع میشود و میگویند «فلان خون گرم است» «خون گرمی صفت خوبی است»، «از کسی که خونس گرم نیست مهربانی توقع مدار» و هكذا، و مانند لفظ «گره بیادزدن» کنایه از کار بیپوده و مجال کردن که میگویند: فلان گره بیاد میزند، گره بیاد مزن .

گره بیادزدن هست عین نادانی گره بیاد زنی خویش را بر نجانای

و بدین منوال است کلمات سنگدل و شور بخت و آب زیر کاه و چشم دریده و خانه بدوش و پاردم ساییده و امثال آن، و کلمات موشک دوانیدن و ناخن تیز کردن و دندان فرو بردن و آب بقر بال پیمودن و امثال آن، این گونه الفاظ که شماره اش در فارسی از حساب خارج است مثل نیست و تعداد آنها در ردیف امثال سائره دلیل جاهل بودن یا توجه و اعتنا نداشتن با اصول و قواعد علم ادب است . بلی ! ممکن است جمله ای که مشتمل بر کنایه بی میباشد بین مردم مشهور و استعمالش بدون تغییر یا با تغییری مختصر و جزئی رایج گردد که در اینصورت از امثال محسوب میشود مانند این مصراع : «این سرخر را که راه داده بیستان» که استعمالش شهرت یافته و از امثال سائره شده است و این مثل بودن از تباطلی بلفظ «سرخر» ندارد و نمیتوان «سرخر» را از امثال محسوب داشت، جمله های دیگر هم که این لفظ در آنها واقع شده ولی شهرت نیافته اند از امثال محسوب نمی شوند .

تهئیل - یکی از صنایع بدیع و آن اینست که سخنگوی سخنی حکیمانه و

سودمند بنظم یا اثر بگوید که قابل برای مثل شدن باشد مانند این بیت سعدی :

باخلاق با هر که بینی بساز اگر زیر دست است گرسر فراز

و این عبارت گلستان: دو کس دشمن ملک و دینند پادشاه بی حلم و زاهد بی علم .
 دو اوین شعرا و نوشته های ادبی فصحا و بلغای فارسی زبان از این قبیل اشعار
 و عبارات حکیمانه و پند آمیز مشحون و شماره آنها از حیز امکان بیرون است. سخن
 هشتعل بر صنعت تمثیل هر گاه بین عامه مردم و طبقاتی که اکثریت يك قوم و ملت را
 تشکیل میدهند شایع و رایج گردد جزء امثال سایر محسوب میشود مانند این بیت خواجه :
 نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند
 و این عبارت گلستان: آنرا که حساب پاك است از محاسبه چه باك است .

و هر گاه مطلقا شهرت نیافته و یا آنکه بین معدودی از خواص ادبا و نویسندگان
 مشهور باشد جزء امثال عامه محسوب نمیشود و آنها را «حکم» یا «امثال خاصه» خوانند.
 و کسی که در صدد جمع امثال فارسی بر میآید باید در تشخیص امثال عامه از امثال
 خاصه یا حکم دقت بسیار نماید و این دو نوع متمایز از سخن را با یکدیگر خلط و
 مزج نکند .

ارسال يك یا دو مثل نیز از صنایع بدیع و آن اینست که شاعر يك مثل یا دو
 مثل از امثال سایر را در شعر خود بگنجاند چنانکه صالح طوسی مثل معروف «روز
 از نو روزی از نو» را در بیتی گنجانیده و گفته است :

هر چه داری شب نوروزی ساز گرو غم روزی چه خوری روز نو روزی نو
 و شاعر دیگر دو مثل معروف : هر جا دانه است دام است - بیای خود بسالخ خانه
 می رود - را در بیتی جای داده و گفته است :

ندانست يك جا بود دام و دانه بیای خود آمد بسالخ خانه
 سخنی که مشتمل بر صنعت ارسال المثل یا ارسال المثلین است گاهی مانند اصل
 مثل اشتهار تمام مییابد و در اینصورت از امثال عامه محسوب میشود مانند این بیت :
 آن دوشاخ گاو اگر خرداشتی آدمی را نزد خود نگذاشتی

که متضمن این مثل معروف «خدا خر را دیده و شاخش نداده است» و خود نیز مشهور
 و رایج الاستعمال و از جمله امثال است ، اما اگر اشتهار نیافته و مورد استعمال همگان

نشده باشد تعداد آن در ردیف امثال نامه و سایرہ درست نیست .

حاصل سخن اینکه کنایہ نوع خاصی از سخن و غیر از مثل سایر است ولی ممکن است سخنی کہ مشتمل بر کنایہ بی است بطوری اشتہار یابد کہ تعریف مثل کہ در مبحث سابق گفته شد بر آن صدق کند و جزء امثال عامہ محسوب شود و سخن مشتمل بر صنعت تمثیل با ارسال المثل در صورتیکہ شہرت عام یابد چنانکہ تعریف مثل بر آن راست آید ، مثل سایر است و در غیر این صورت پند و حکمت یا مثل خاص است .

از اشعار سدی (Southey) ترجمہ حسن موقر بالیوزی - لندن

بی خانمانی را بگور میسپارند

کجاست کسی کہ از شفقت آہی بر آورد و فردی کہ چشمانش از اندود حکایت کند و از سوز غم اشکی تار این مناظر جامعہ انسان ، تار این پیوندہای کسسته نماید ، و مردگان را یاد کند ؟

ای بیچارہ مطرود من برای تو میگیریم و بخاطر مردمان بی سرو سامان ندبہ میکنم آری میگیریم ، اما نہ بدان سبب کہ در ممالک تیرہ خاک جای گرفته ای ، دیگر باکت چیست . دیگر چہرہ منجوس احتیاج ، و عقاربزہر آگین رنج و تعب ، و غولہای سنگدل با تو کاری ندارند .

زاری من بخاطر دردهائست کہ حیانت چشیدہ است ، هنگامی کہ این راه دراز ، این گشت جهان را تنها ، بی رفیق و دستگیر و محروم از مہرو محبت می پیمودی ، بہرہات فقر بود و توشہ ات مصیبت و ابتلا .

شایبہ در جہل و محنت بسر آمد و شیبہ از ہر مایہ تہی بود . بختی سیاہ داشتی کہ نہ تنها در معرض آلامت نہاد بلکه تر آن بینش نداد کہ بتوانی قامت بر افرازی . از دماغت تاب توانائی گرفت و ریزہ خوار خون ہم نوع نمود ، فکرت در مانده شد ، طعمہ استیصال گشتی و در فقر بہناور گیتی سرگردان ماندی .

ای بیچارہ مطرود براحت بخواب چہ دیگر تند باد زمستان بر گرد جسم بی مأویت نمیوزد . تو آسایش ترا در گور جسته ای ، و من دمی درنگ میکنم و با بندہ مینگرم .